

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی قدس الله نفسه خطابات شرعی را از قبیل قضایای حقیقه گرفتند و گفتند این اشتباه شده در بعضی از کلمات به قضایای خارجی بعد فرقی گذاشتند بین قضایای حقیقه و خارجیّه عرض کردم در اینجا سه جهت فرق دارد، در بحث ترتب یک جای دیگر هم هست فرق بین تراحم و تعارض است یک جای دیگر هم هست آنجا هم مقدماتی دارد همین بحث را باز مطرح می کنند قضایای حقیقه الان یادم رفته، دوره های سابق چون گفتم الان جایش یادم نیست.

به هر حال این از جزو مبانی است که ایشان دارند که قضایای حقیقه است و فروقی را بین قضایای حقیقه و خارجیّه گذاشتند یک فرق اساسی که فرق دوم ایشان است این است که در قضایای حقیقه فعلیت حکم به فعلیت موضوع، البته این بحث قانونی است این مقدارش، فعلیت حکم به فعلیت موضوع است به خلاف قضایای خارجیّه است، آن حکم فعلی است.

ایشان این مطلب را شرح دادند ما دیروز یک مقداری خارج شدیم از بحث یعنی خارجش را متعرض شدیم حالا یک مقدار عبارت ایشان را بخوانیم بعضی از نکاتی را که ایشان فرمودند عرض کردم

یکی از حضار: ما حصل فرمایش دیروزتان را با رفقا بحث می کردیم قانون اصلاً به مقدمه نظر ندارد.

آیت الله مددی: نه نظر ندارد نه

یکی از حضار: مطلوب قانون نفس عمل است.

آیت الله مددی: نفس عمل است یعنی حکم اعتبارات قانونی

یکی از حضار: یعنی اینطور می فرماید؟

آیت الله مددی: بله دیگر اعتبارات قانونی، یعنی التزامات شرعی التزامات قانونی به مقدمات نمی خورد ولو تلازم داشته باشد.

بعد ایشان می گوید، بعد هم شبیه ملکیت و وصیت و اینها عرض کردم، وصیت التزام شخصی است قانون التزام، اعتبار قانونی است،

خطابات شرعی.

لان الذي أنشأ بصيغة الوصية هو هذا أي ملكية الموصى له بعد موته ، بعد موت موصى به حساب ؛

فلو تقدمت الملكية على الموت يلزم خلاف ما أنشأ ، خلافاً مني شود . البته عرض کردم این اشکال ندارد این که ایشان فرمود مشکل ندارد لکن این واقع نیست یعنی می شود اعتبارات قانونی می شود انجام دارد این تابع آثار است ، چون آثار ندارد و الا اگر آثار داشته باشد می شود بگوید الان مالک است ملکیت را الان انشاء کردند لکن تصرفاتش بعد از اینکه به ایشان برسد بعد از موت این می شود مشکل خاصی ندارد انشائش این جوری است چون انشاء التزاماتش شخصی است التزامات شخصی تابع آن مقدار التزام است ، التزام قانونی هم همینطور است تابع مقدار التزام است .

ولا معنى لان يقال الملكية بعد الموت الآن موجودة ، لا معنى یعنی چون انشاء نکرده و الا انشاء بکند چرا ؛

لان هذا تناقض . نه این تناقض لازم ندارد تناقض یعنی برگشت به حکم عقلی برده این حکم عقلی نیست نه لکن متعارف نیست که ملک باشد اما تصرف نکند این ، ولذا عرض کردیم ممکن بود عکسش باشد مثلاً التزام بدهد اما تصرف نکند ملک نشود مثل همان مبنای تعهد در باب بیع گفتیم کسانی که در باب بیع قائل به تعهد هستند من تعهد می دهم کتاب برای شما باشد ۱۰۰ تومان برای من باشد اما تا وقتی کتاب دست شما نرسد و پول دست من نرسد ملک حاصل نمی شود ؛ مشکل خاصی ندارد بالفعل هم قائل داریم نمی شود گفت هذا تناقض هیچ تناقضی هم لازم نمی آید . نحوه ی اعتبار را فرد

عرض کردم خوب بود مرحوم نائینی عرض کردم این کار را مرحوم آقای شیخ محمد حسین شروع کرده این کارش خوب بود در حوزه این بحث اعتبارات یک مقداری زنده تر می شد بحثش روشن تر و زنده تر می شد .

فكذا الحال في الأحكام الشرعية ، فان انشائها عبارة عن جعل الحكم على الموضوع المقدر وجوده ، روی موضوعاتی که هست ؛

فما لم يتحقق الموضوع لا يكون شيء أصلاً ، تا آن موضوع نیاید چیزی نیست یعنی حکمی نیست ؛

وإذا تحقق الموضوع يتحقق الحكم لا محالة ولا يمكن ان يتخلف ، گفتیم تحقق فعلیت و تابع ، اصطلاح علمی ترش این است فعلیت حکم تابع تحقق موضوع نیست ، فعلیت حکم تابع کیفیت جعل حکم است چه چیزی را جعل کرده ، جعل کرده به نحو فعلی به نحو انشائی به نحو تعلیقی ، جعل به نحو جعلش . یک مطلب دیگری هست که شاید ایشان می خواستند آن مطلب را بگویند این را عده ای گفتند این بحث قانونی است ؛ در جاهایی که شرط یا آن موضوع خارج از اختیار است آن شرط اینها شرط وجوب است نه شرط وجود مثلاً دلوک الشمس شرط وجوب است ، اما طهارت شرط واجب است یعنی شرط اینکه نماز را بخوانیم .

.....
فرق بگذاریم بین شرط وجود با شرط وجوب آن که غیر ، شاید مراد ایشان این باشد ، خوب ایشان کلمه‌ی فعلیت را به کاربرد حالا دیگر اصلا حکمی نیست ، این مطلبی که ایشان شاید و إذا تحقق الموضوع يتحقق الحكم لا محالة ولا يمكن ان يتخلف ، ممکن چرا ممکن .
عرض کنم این مطلبی که ایشان می خواهند بفرمایند شاید نظر مبارکشان به این باشد که اینها شرط وجوبند اما ایشان تعبیر دارد که نه فعلیت است تعبیر فعلیت ، بله این هست ، آنهایی که از اختیار خارج هستند شرط وجوب است آنهایی که تحت اختیارند شرط واجب است ، مثل طهارت ، مثل تحصیل قبله اینها شرط واجب است .

اما مثلاً دلوک شمس اینها شرط وجوب است قبل از وجوب دلوک شمسی وجود ندارد لذا این مطلب را ایشان اینجا گفتند لکن بعضی از جاها از ایشان خلافت هم نقل شده یعنی طبق این تصور مثلاً الان که دلوک شمس نشده هیچ چیزی نیست لکن عبارت ایشان ظاهرش این است که حکم هست فعلیت پیدا نکرده این عبارتش این است ، لا یكون شیئا اصلا یک چیز است حکم هست اما فعلیت پیدا نکرده است .

عرض کردم سابقاً حالا سابقاً یعنی ۱۵ - ۱۰ سال پیش نه تازگی یک روزی که با مرحوم آقای بجنوردی صحبت می کردیم بحث سر این شد که مثلاً کسی که می داند ، متعارف هم هست این مساله ، صبح خوابش می برد آیا مثلاً ساعت بگذارد یا کسی بگوید که او را برای نماز بیدار کنند ، مرحوم آقای بجنوردی نقل می کرد از مرحوم آقای نائینی که بله باید این کار را بکنند خوب این اشکالش این بود که تا فجر نشده که نماز واجب نیست ،

یکی از حضار : در مورد مقدمات مفوته مثلاً ؟

آیت الله مددی : نه خیر

این طوری که آقای بجنوردی نقل فرمودند ایشان از مرحوم نائینی نقل می فرمودند که مرحوم نائینی قائلند که وقت دخیل در خطاب هست دخیل در ملاک نیست ، ملاک نماز الان هم که وقت داخل نشده هست ، خطاب اقم الصلاة بعد از دلوک الشمس است اما ملاکش الان هست ، ملاک نماز صبح در شب هم هست لکن خطابش بعد از طلوع فجر است دقت کردید ؟

ایشان دخیل است

یکی از حضار : ما کاری به ملاک نداریم

آیت الله مددی: بله دیگر

این مطلب را مرحوم آقای بجنوردی چون من در سابق هم عرض کردم این مطلب را مرحوم آقای بجنوردی در همان مقدماتی که بعد خواهد آمد یک جایی هم شبیه این عبارت دارد خیلی به نظرم صریح نبودند می گویم، مثلاً ایشان می گوید لا یكون شیئا اصلا این شیئا اصلا هیچ چیزی نیست یعنی ملاک هم نیست در صورتی که می گویم طبق این تصور مثلاً الان ملاک مثلاً الان می داند که اگر بخوابد می رود تا بعد از مغرب برای نماز ظهر و عصر کسی او را بیدار نکند یا نکند این طور که مرحوم آقای بجنوردی نقل می فرمودند از قول مرحوم نائینی که ایشان می گفت بله باید یک کسی را بگذارد یا ساعت بگذارد که او را بیدار کند، چرا چون الان درست است خطاب نماز نیست اقم الصلاة نه فعلی نیست، اصلاً نیست، خطاب نیست بعد که اقم الصلاة اما ملاک وجوب نماز هست وقت دخیل در خطاب است دخیل در ملاک نیست.

یکی از حضار: مجبور است به این متوسل بشود چون آنجا یک کاری کرده که

آیت الله مددی: گیر کرده است.

حالا این نمی دانم نظر ایشان این فعلیت در اینجا فکر نمی کنم، نمی دانم من به هر حال ما نفهمیدیم غرض چون لا یكون شیئا اصلا غیر از این است که بگوید فعلی نیست، اول وقتی که می گوید فعلی نیست یعنی هست خطاب اما فعلیت نرسیده، ایشان می گوید لما یتحقق الموضوع لا یكون شیئا اصلا، عبارت ایشان این است، هیچ چیزی نیست، ظاهرش اگر ما باشیم، مگر اینکه بگوییم مرادش لم یکن شیئا اصلا فعلی نیست، دیگر حالا، باید تصرف در عبارات بکنیم.

به هر حال البته می شود والحاصل، والحاصل هم باز دارد فتحصل، باز بعد از والحاصل باز بعد از فتحصل بعد از چهار، پنج سطر وحاصل الکلام وتحصل معلوم می شود که در وجدانش یک مشکل وجدانی به آن برخورد داشته البته عرض کردم حضرات بعضی از کلمات اهل سنت، شاید ایشان هم همین تصورشان بوده، اقم الصلاة لدلوك الشمس، دلوك الشمس را اخباری گرفتند نه انشائی، اقم الصلاة لدلوك الشمس، اقم الصلاة را انشاء گرفتند حکم مولوی گرفتند آن را اخبار گرفتند شاید ایشان هم این جور خیال کرده که دلوك الشمس ظرف فعلیت حکم است شاید مثلاً، نمی دانم عرض کردم چون خیلی حرف های مختلف زده شده دقیقاً ایشان کلامشان ناظر به کدام یکی از این حرف هاست و لذا خودشان هم تحصل و حاصل می فرمایند ما در این تحصل و حاصل بیشتر گیر می کنیم تا اینکه حل موضوع بشود بیشتر گیر می کنیم.

و عرض کردیم آن مطلب هم درست نیست حق این است که دلوک شمس هم انشائی است فرق نمی کند آن هم شارع قرار داده جعل شرعی است ، همچنان که اقم الصلاة جعل شرعی است ، دلوک شمس هم جعل شرعی است ، آن هم جعل است فرق نمی کند و بله آن بحث دیگری است که اگر مقدمات غیر اختیاری بود این یک بحث دیگری است که مقدمه ، آن شرط وجوب می شود چون اختیاری نیست اما شرط وجوب غیر از فعلیت وجوب است ایشان می گوید شرط فعلیت است من نمی فهمم .

به هر حال این مطالب ایشان چون روشن نیست حالا ما از عبارت ایشان :

فتحصل : انه ليس قبل تحقق الموضوع شيء أصلا حتى يسمى بالحكم الانشائي في قبال الحكم الفعلي ، إذ ليس الانشاء الا عبارة عن جعل الحكم في موطن وجود موضوعه ، این مطلب درست است که حکم فعلی تابع انشاء است تابع جعل است و آن موضوع که ملاک هست وقت دخیل در خطاب هست دخیل در ملاک نیست عرض کردم ما باشیم و طبق قواعد اولیه در اعتبارات قانونی دایره‌ی ملاک و خطاب یکی هستند هر دو اوسع نیست ، اگر بخواهیم دایره‌ی ملاک را اوسع بگیریم یا دایره‌ی خطاب را اوسع بگیریم باید نص قانونی بیاید. در دایره‌ی قانونی در اعتبارات قانونی قاعده‌ی اولیه این است دایره‌ی خطاب و ملاک یکی است ، اگر خطاب نیست ملاک نیست ، اگر ملاک نیست خطاب نیست فرقی نمی کند مگر اینکه یک نص قانونی بیاید که در عده‌ای از موارد ملاک اوسع از خطاب است یا خطاب اوسع از ملاک است ولو ملاک نباشد خطاب هست ، روی جهات دیگری مثلا شخص دیگری انجام بدهد اما شما خطاب را دارید این کار باید انجام بگیرد ولو شما نباشید از کسی دیگری بگیرند مثلا از همسایه بگیرند این خطاب این ملاک وجود دارد ولو خطاب الان به شما به خاطر عجز و ناتوانی شما به شما نسبت داده نشود ، خطاب به شما موجه نیست ، ممکن است این عرض کردم .

اوسعیت دایره‌ی خطاب یا اوسعیت دایره‌ی ملاک ممکن است در اعتبارات قانونی ممکن است ، لکن ما باشیم و طبق قاعده دایره‌ی ملاکات و خطابات یکی هستند ، خطابات با ملاکات فرقی ندارند دایره‌شان یکی است ، تصویر اینکه وقت دخیل باشد در خطاب و دخیل نباشد در ملاک ، ملاک قائم باشد ولو قبل از وقت این دلیل خاص می خواهد دلیل خاصی در بین نباشد چنین قاعده‌ای نداریم ، یک قاعده‌ی اصولی کلی که وقت مثلا

چون خود وقت ، مگر همان وقت را مثلا خبر گرفته چون خود وقت هم جعل می خواهد فرق نمی کند و لذا ایشان می گوید : فقبل تحقق موطن الوجود لا شيء أصلا ، ومع تحققه يثبت الحكم ويكون ثبوته عين فعليته ، وليس لفعلية الحكم معنى آخر غير ذلك . فعلیت حکم تابع انشاء است تابع جعل این نیست نه .

وحاصل الکلام : انه ليس للحکم نحو ان من الوجود یسمى بالانشاء تارة ، چون مطلب ایشان طولانی هم بوده من برای فوائد این را می خوانم چون یک نکته ای هم باز در وسط دارد که یک کمی فرق می کند .

وبالفعلی أخرى ، بل الحکم هو عبارة عما یتحقق بتحقیق موضوعه ، اصلاً ایشان حکم را عرض کردم آقایان در کتب اهل سنت عده ای از اصول اهل سنت اول راجع به حکم اصلاً بحث کردند که حکم چیست اصلاً ، اینها دیگر آن بحث را نکردند ایشان که عبارة عما یتحقق بتحقیق موضوعه .

وهذا هو الذي أنشأ أولاً قبل خلق عالم وآدم ، اینها را هم نمی دانیم ؛

فلو فرض انه لم یتحقق في الخارج عاقل بالغ مستطیع فلم یتحقق حکم أيضاً أصلاً ، اگر آن موضوع نباشد ؛

فالحکم الفعلي عبارة ، مگر بگوئیم همین عاقل ، عاقل هم چون از قدرت خارج است ، بالغ هم همینطور ؛

فالحکم الفعلي عبارة عن الذي أنشأ وليس وراء ذلك شيء آخر ، فلو أنشأ الحکم على العاقل البالغ المستطیع ، فلا محيص من ثبوت الحکم بمجرد تحقق العاقل البالغ المستطیع ، شاید می گوئیم همین نکته باشد که اموری که خارج از قدرت است اینها مقدمات وجوبی هستند نه مقدمات وجودی این ممکن است حالا ، چون استطاعت تحصیلش واجب نیست هر چه تحصیلش واجب نباشد مقدمات وجوبی هستند وجودی نیستند .

ولا یعقل ان یتخلف عنه ، فلو توقف ثبوت الحکم وفعليته ، اینکه لا یعقل ان یتخلف عنه چرا اعتبار است ، لذا در روایات دارد علی خلاف القاعده اگر کسی در کبر سن مستطیع شد و تمکن مالی پیدا کرد لکن تمکن بدنی ندارد مع ذلک گفتند حج باید برود لکن نائب بگیرد با اینکه تمکن ندارد قدرت ندارد ، ما باشیم و طبق قاعده این مستطیع نیست الان این بدن مستطیع نیست ، لکن روایت دارد .

ولذا عرض کردیم کرارا یعنی در مباحث متفرقه نه در این بحث ، قاعده ی اولیه را روی این قرار دادند که در باب مندوبات نیابت مطلقاً جایز است در باب مندوبات و مستحبات ، در باب واجبات هم نیابت مطلقاً جایز نیست ، واجبات را باید خود شخص انجام بدهد نمی شود نیابت بگیرد الا حج ، خصوص حج خارج است ، خصوص حج این جور است که از واجباتی است که زنده نمی تواند بگوید آقا زنده شده ، در باب مستحبات از زنده می شود نیابت کرد اما در باب واجبات از زنده نمی شود نیابت کرد ، دقت کردید ؟ الا حج . در باب مرده مطلقاً می شود نیابت کرد چه زنده چه مرده اما در باب زنده مطلقاً در مستحبات می شود در واجبات نمی شود الا حج ، حج را

یکی از حضار: دلیل دارد؟

آیت الله مددی: روایت است از امیرالمؤمنین بله، که این لا یمکن ان، فرمود فلیبعث رجلا، یک کسی را، اگر ما باشیم خوب این مستطیع نیست.

یکی از حضار: اینکه در بقیه‌ی واجبات چون بعضی از آقایان دیدیم که مثلا در جهاد گفتند که کسی که متمکن نیست برود جهاد باید نائب بگیرد از طرف خودش بفرستد

آیت الله مددی: زکات؟

یکی از حضار: جهاد

آیت الله مددی: جهاد نه دلیل نداریم. دلیلی که داریم فقط در خصوص مساله‌ی حج است زنده، نیابت از زنده در واجبات منحصر در حج است، آن هم روایت دارد و الا اگر نبود این نه، هم روایتی ما داریم از امیرالمؤمنین در این فرض، هم آن اطلاق روایت آن زن خثعمی که خدمت رسول الله رسید گفت ان ابی ادرکته فریضة الحج وهو لا یستطیع ان یقوم نمی‌تواند بایستد روی راحله، افی حج عنه؟ قال نعم اورایت لو کان علی ابیک دین اکننت قاضیته قالت نعم قال فدین الله احق ان یقضی.

البته این روایت خیلی مفصل است و به این تفصیل به این تعبیری که ما الان کردیم شاید قسمتش در روایت ما نیامده در روایت عامه آمده چند تا حکم هم دارد خیلی هم تفکیک‌ش کردند تفکیک کردند در موارد مختلف نمی‌خواهم واردش بشوم.

علی ای حال کیف ما کان نیابت نمی‌شود کرد الا در باب حج که از زنده می‌شود نائب گرفت این خصوص حج با اینکه مستطیع هم نیست تمکن ندارد اینکه ایشان لا یتوفق، اعتبارات قانونی است عرض کردم بحث اعتبارات از این حرف‌ها را دارد.

علی قید اخر کعدم قیام الامارة علی الخلاف مثلا، ایشان می‌فرمایند که:

یلزم تخلف المنشأ عن الانشاء، یعنی بعبارة اخرى در ما در باب اعتبارات قانونی همان مقدار که در لسان دلیل آمد همان مقدار را مراعات کنید، اما احتمال می‌دهیم قید دیگری هم باشد ارزشی ندارد احتمالات ارزش ندارد.

لأننا فرضنا ان ذلك القيد لم يؤخذ في انشاءه ، عرض کردم این اگر ایشان به جای این بحث‌ها این بحث را می‌کرد که اعتبارات قانونی به مقدار ابراز است اگر در ابراز عکس نشد دیگر نکته‌ای ، مگر اینکه در نصوص قانونی دیگری بیاید که دایره‌ی ملاک از دایره‌ی خطاب اوسع است یا به عکس ، ممکن است امکان ، در دایره‌ی اعتبارات چیزی بحثی ندارد ، جای بحث ندارد .

بل انشاء الحكم على خصوص العاقل البالغ المستطيع ، فإذا وجد العاقل البالغ المستطيع ولم يوجد الحكم يلزم ان لا يوجد ما أنشأ وهو محال ، نه محال نیست خلاف جعل است دیگر هیچ محالیتی ندارد مستطيع نیست مع ذلك گفت حج را باید برود نمی‌تواند خودش برود باید نائب بفرستد .

إذ لا يعقل تخلف المنشأ عن الانشاء . ومعنى عدم معقولة تخلف المنشأ عن الانشاء ، هو انه لابد من أن يوجد المنشأ على طبق ما أنشأ ، خوب اگر مطلب اینطور شد ممکن است قبل از وقت هم جعل قرار بدهد طبق آثاری است که خودش نگاه می‌کند ، این نکته‌اش ، این مطلبی که ایشان گفت این مطلب درست است یعنی فعلیت حکم تابع کیفیت جعل است چطور جعل کرده طبق همان جعل فعلیت پیدا می‌کند ، می‌خواهد حالا آن موضوعش پیدا بشود می‌خواهد پیدا نشود .

وعلى الوجه الذي أنشأه ، این انشاء را ظاهرا ایشان احتمالا آن معنای اعتبار نفسانی گرفتند ، کلام این است انشاء یعنی ابرزه ، کلام سر این ، به مجرد اینکه در خودش اعتبار بکند فی نفسه این کفایت نمی‌کند باید به مرحله‌ی ابراز برسد .

فلو أنشأ الملكية في الغد فلا بد من وجود الملكية في الغد ، این حرف بدی نیست این در التزامات شخصی است ، هم در التزامات شخصی هم در التزامات قانونی این مطلب می‌آید .

ولا يعقل ان تتقدم عليه أو تتأخر عنه ، يعقل يعقل لكن او اخذ نکرده نه اینکه لا يعقل ، این نمی‌خواهد بگوییم لا يعقل ، لا يوجد . چون عرض کردیم در امور اعتباری ثبوتش با اثباتش یکی است این لا يعقل و اینها را بیشتر در جایی می‌گویند که ثبوت و اثبات باهمدیگر فرق کند ، آنها ثبوت و اثباتشان یکی است .

او تتأخر عن بان توجد الملكية قبل الغد ، يعقل يعقل لكن خلاف ظاهر انشاء است ؛

أو بعد الغد ، لأنه يلزم تخلف المنشأ من الانشاء ؛

وحاصل الكلام این چند دفعه است که حاصل ،

.....
انه لو كان زمام المنشأ بيد المنشئ وله السلطنة على ايجاده كيف شاء وبأي خصوصية أراد كما هو مفروض الكلام ، فح يدور المنشأ مدار كيفية انشائه ، لكن كلام را ایشان اگر این نکته‌ی اساسی را می‌گرفتند که انشاء یعنی ابراز نه انشاء یعنی آنکه در نفس اعتبار ؛
فله انشائه في الحال كما في البيع الفعلي فلا بد ان يتحقق المنشأ في الحال والا يلزم التخلف ، وله ان ينشأ في الغد ، اينها البته در التزامات شخصی است ؛

فلا بد ان يكون البيع في الغد والالزم التخلف. وليس الانشاء والمنشأ من قبيل الكسر والانكسار التكويني ، این می‌گوید از قبیل کسر و انکسار نیست ؛

بحيث لا يمكن ان يتخلف زمان الانكسار عن الكسر ، این از قبیل گفتند نگفتند همان است ایشان هم تعجب ؛

كما ربما يختلج في بعض الأذهان ، ولأجل ذلك تخيل انه لا يعقل تخلف زمان وجود المنشأ عن زمان وجود الانشاء ، فيكيف يعقل ان يكون انشاءات الاحكام أزلية ومنشائها تتحقق بعد ذلك عند وجود موضوعاتها في الخارج؟ عرض کردیم اگر قبول هم کردیم انشاءات ازلی بود طبق همان انشائی که شده تحقق پیدا می‌کند ؛

مع أنه يلزم ان يتخلف زمان الانشاء عن زمان وجود المنشأ لأنه لا يمكن ان يتخلف زمان الوجود عن الایجاد ، البته فرق بین وجود و ایجاد مثل فرق بین کسر و انکسار نیست فرق بین وجود و ایجاد اعتباری است ، اگر به لحاظ شیء باشد وجود می‌گویند به لحاظ فاعل باشد ایجاد می‌گویند . کسر و انکسار به لحاظ دو طرف است یک فاعل می‌شکند ، یک کوزه هم شکسته می‌شود .

وزمان الانكسار عن الكسر ، ولأجل هذه الشبهة ربما وقع بعض في اشكال كيفية تصور كون انشاءات الاحكام أزلية ، نمی‌دانم الان این حرف‌های ایشان را ؛

ولكن لا يخفى ضعف الشبهة ، وان قياس باب الانشائيات ، این درست نیست ؛

وهذا بخلاف باب المنشئات ، این را هم بخوانیم چون به هر حال تاثیرگذار است ؛

فإنها أمور اعتبارية ، انشاء ؛

ويكون زمامها بيد المعبر النافذ اعتباره ، البته به شرطی که اعتبارش ارزش داشت ، عرض کردم ایشان دائماً اعتبار را نگاه می‌کند و اعتبار را ظاهراً همان اعتبار نفسانی می‌بیند ، با اینکه ایشان ظاهراً مثل مشهور قائل است که امور اعتباری ایجاد هستند ابرازی نیست .

وله ایجادهای علی أي وجه أراد. فالذي بيده زمام الملكية، له ان يوجد الملكية في الحال، وله ان يوجد في المستقبل كما في الوصية، مطالب ایشان درست است اما ایشان ظاهرا انشاء را با اعتبار نفسانی یکی گرفتند انشاء برای ابراز است، اصلا اگر ما انشاء را ابراز می گرفتیم این مقدمات و بحثها را نمی خواست به مقدار ابراز، اگر گفت بعد از مرگ من این کتاب را به زید بدهیم معلوم می شود الان انشاء ملکیت نکرده انشاء ملکیت بعد از مرگ است خوب این واضح است، آن که ابراز کرده است.

اگر گفت از الان این کتاب ملک ایشان است لکن تصرف نکند تا بعد از مرگ من این هم می شود هیچ مشکل خاصی ندارد آثار ملک از الان بار می شود لکن تصرف نمی تواند بکند الا بعد از مرگ ایشان. علی ای حال ایشان به نظرم یک مشکلات یعنی همان مشکلات اساسی که در امور اعتباری است به نظرم پیدا شده است.

وكذا الحال في الأحكام الشرعية، فان زمام الاحكام بيد الشارع، فله جعلها، ایشان به جای احکام شرعیه اگر می فرمودند اعتبارات قانونی بهتر بود. پس ما یک التزامات شخصی داریم، یک التزامات قانونی داریم، مثالهای اولش التزامات شخصی، اصطلاحا امروز در دنیای عرب هم متعارف این است التزامات می گویند التزامات شخصی یا اعتبارات شخصی، یا اعتبارات قانونی یا التزامات قانونی. التزامات قانونی این است که از اختیار انسان خارج است.

یکی از حضار: التزام یا الزام؟

آیت الله مددی: نه التزام است، التزاماتی است که قانونی است.

فلو جعل الحكم على موضوع ليس له وجود في زمان الجعل بل يوجد بعد الف سنة، فلا بد ان يوجد الحكم عند وجود موضوعه، عرض کردم وجود حکم تابع کیفیت جعل است؛

ولا يمكن ان يتخلف عنه. والسرفي ذلك: هو انه الآن، بعد ایشان یک تصور می کند که در باب التزامات قانونی ممکن است به اصطلاح زمان را عرضی تصور کند با اینکه زمان طولی است به خلاف مکان، مثلا نگاه می کند مالیات در تمام شهرهای ایران باشد این عرضی است اما اینکه مالیات در امروز باشد، فردا باشد، پس فردا باشد، ده روز نباشد، دو روز باشد، باز ده روز نباشد ایشان می گوید در مقام اعتبار اینها را مثل عرضی مثل زمان نگاه می کنند.

حيث إن اجزاء الزمان بهذا اللحاظ تكون عرضية كاجزاء المكان، فكما انه يمكن وضع الحجر في المكان البعيد عن الواضع، یا ممکن است جعل مالیات در اماکن مختلف در زمان واحد؛

إذا أمكنه ذلك لطول يده ، البته نوشته اذ أمكنه ذلك مكان بعيد لطول يده این یدش را باید چند کیلومتر فرض کرد خیلی دور باشد ، طول ید یعنی بیست سانت ، سی سانت از لحاظ متعارف ؛ إذا أمكنه ذلك لطول يده چه عرض کنم ؟

كذلك يمكن وضع الشيء في الزمان البعيد لمن كان محيطا بالزمان .

فظهر معنى كون انشاءات الاحكام أزلية ، الى آخره

دیگر چون مطلب ، اصلا اولاً عرض کردیم اعتبارات قانونی از سنخ قضایا نیستند مگر مراد ایشان به نحو قضیه‌ی خارجیه یا به نحو قضیه‌ی شرطیه ، حقیقه کلمه‌ی نحو را به کار بردند ، خصوصاً جزو قضایا نیستند و کیفیت جعل هم تابع ، یعنی کیفیت حکم ، فعلیت حکم و موضوع و اینها تابع کیفیت جعل است ، روی ملاکاتی که هست ممکن است الان جعل وجوب بکند ، لکن به حساب زمان واجب بعد از دلوک باشد .

ممکن است اصلاً زمان دلوک زمان واجب هم باشد وجوب هم باشد هر دو باشد ، کیفیت تابع جعل است ، اینکه الان مثلاً موضوع فعلی نشد پس حکم فعلی نشده عرض کردم این معنای محصل فعلاً ما برایش نداریم الا مگر مراد ایشان این باشد که در بعضی از جاها آن شرط ، شرط وجوب است نه شرط وجود ؛ شرط وجوب است اصلاً مراد از فعلیت .

علی ای حال این مطلبی که ایشان به طول و تفصیل در امر ثالث فرمودند باشد .

الجهة الثالثة : جهت سوم در فرع این را هم سریع می خوانیم ؛

ان السببية المتنازع فيها ، بحثی دارند که آیا سببیت یعنی احکام وضعی ، سببیت ، جزئیت ، شرطیت آیا اینها ؛

من حيث كونها مجعولة أو غير مجعولة آیا قابل جعل هستند یا نه ؟

وان المجعول ، این مجعول و غیر مجعول این طور است ؛

المجعول الشرعي هل هو نفس المسببات عند وجود أسبابها ، یعنی وقتی می گوییم دلوک سبب است برای وجوب نماز سببیت را من قرار ندادم . مرادم این بود وقتی دلوک شد نماز بخوان ، نماز بخوان این مرادم این است ، وجوب نماز وقت دلوک نه اینکه سببیت دلوک را من جعل کردم آیا معنایش نفس مسببات عند وجود او سببیه السبب یا خود دلوک را من جعل می کنم .

این سببیت : انما یجرى فی القضايا الحقیقیة ، دون القضايا الخارجیة ، لوضوح ان القضايا الخارجیة لیس لها موضوع اخذ مفروض الوجود حتی یتنازع فی أن المجموع ما هو ، این بحثی که کردند که احکام وضعی در احکام در قضایای حقیقیه معلوم است در بحث قضایای حقیقیه است چون این هم یک نحو حکم است دیگر احکام وضعی هم حکم است دیگر فرق نمی کند ؛

بل لیس فیها الا حکم شخصی علی شخص خاص ، عرض کردم مراد ایشان اگر حکم شخصی مثلا بگوید اکرم زیدا این حکم شخصی است اگر مراد ایشان این است اکرم شخصی نیست کلی است باز هم کلی است ، زید شخصی است و لذا عرض کردیم اکرم زیدا هم قضیه ی خارجی نیست که ایشان فرض کردند ؛ بله قتل زید قضیه ی خارجی است چون هم زید خارجی است هم قتل خارجی است ، اما اگر گفت اکرم زیدا ، اکرم که کلی است عنوان کلی است . چون اگر در خارج اکرام باشد که تحصیل حاصل است دیگر اصلا معنا ندارد تعلق امر به آن معنا .

حکم شخصی ، این حکم شخصی ایشان مراد ، لذا عرض کردم به منزله ی قضیه ی خارجی گرفتند .

کقول الامر لزید اضرب عمروا ، یک نکته ی املائی هم عرض بکنیم ایشان عمرو را با واو نوشته بعد هم یک الف گذاشته عمروا ، اصطلاحا در اصطلاح اهل ادب چون املاء هم یکی از علوم ادب بوده املاء به حساب ، وقتی منصوب باشد واو می افتد اصطلاحا حشان این است .

یکی از حضار : آن وقت با عُمر اشتباه نمی شده ؟

آیت الله مددی : نه دیگر چون عُمر غیر منصرف است . آن چون غیر منصرف است آن عُمر نوشته می شود اگر عمراً نوشتند با الف دیگر عمرو خوانده می شود دیگر واو را نمی گذارند برای اشتباه نشدن با ، یکی هم عمیر ، عمیر هم اگر گذاشتند ، الی آخره .

کقول الامر لزید اضرب عمروا ، چون واو گذاشته الف هم گذاشته خیلی ملا نقطی نمی شویم اما می خواهم قواعد املاء ، واقعا هم قدیمی ها خیلی فکرهای لطیفی داشتند ، ظرافت ها و دقت هایی می کردند که می گفتند دیگر اینجا اشتباه نمی شود تا اشتباه شد ما مثلا واو می گذاریم اشتباه نشد دیگر واو نمی گذاریم ، همین که الف گذاشتند یعنی عمراً منصوب است دیگر پس این عُمر نیست این هم یک نکته ی املائی .

یکی از حضار : وضعی را جعلش را مستقل می دانند یا ؟

آیت الله مددی: بله ایشان مستقل نمی داند، انصاف قضیه بعد خود ایشان:

فلا معنى لان يقال: ان المجمعول في قوله اضرب عمروا، باز هم عمرا را غلط چاپ کرده؛

ما هو، إذ ليس فيه الا حكم وعلم باجتماع شرائط الحكم من المصالح، این مطلبی را هم ایشان اینجا فرمودند؛

یکی از حضار: نه این بین حکم وضعی و اینها جاهای دیگر ایشان گفته بودند حالا من هم اینجا چیزش را دارم

آیت الله مددی: الان می آید ایشان دارد چون دارد خودم می گویم اجازه بفرمایید می گویم.

إذ ليس فيه الا حكم وعلم باجتماع شرائط الحكم، ایشان می گویم به نحو قضیه ی خارجیات به این معنا وقتی می گوید اضرب عمراً

چون می داند مصلحت در زدن عمرو است این از این نحو و الا

یکی از حضار: اضرب عمراً را خارجیه گرفته

آیت الله مددی: آها قضیه ی خارجیه

یکی از حضار: خارجیه نیست؟

آیت الله مددی: نه.

یکی از حضار: اضرب خودش

آیت الله مددی: عنوان است؛ اما به نحو قضیه ی خارجیه، چرا چون زید خارجی است مصلحت هم در ضرب زید است لذا ایشان

می گوید:

إذ ليس فيه الا حكم وعلم باجتماع شرائط الحكم والمصالح، مصلحت بوده که عمرو زده بشود لذا از این جهت خارجیه است یعنی

مصلحت در خصوص این است و این شخص هم، و الا اضرب که عام است که آن کلی است که اینکه معنا ندارد که خاص باشد،

شخصی باشد که خارجی نیست که شخصی نیست؛ لکن لذا عرض کردیم این تعبیر، اصلاً در مثل اضرب عمراً درست نیست. و لذا ما

عرض کردیم به نحو قضیه ی خارجیه

یکی از حضار: اضرب عمراً بعد دلوک الشمس می شود قضیه ی حقیقه

آیت الله مددی: ها اگر قید آورد ، اگر قید آورد می شود حقیقه ، ان جائک مثلا دارد ایشان این را دارد قبول کرده اینجا را قبول کرد دقت کردید ؟

دقت کنید عبارت ایشان را من دائما می خوانم به خاطر نکات ، چون می گویم حکم هست و علم به اجتماع شرایط حکم من المصالح یعنی مصلحت در خصوص عمرو است در زدن عمرو است ، چون مصلحت در خصوص زدن عمرو است پس این می شود قضیه ی خارجی دقت کردید ؟ ایشان از این راه وارد شده است .

والمصالح غیر مجعولة بجعل شرعي ، مصالح قابل جعل شرعی نیستند ؛

بل هي أمور واقعية تكوينية تترتب على أفعال المكلفين فلم يبق فيها الا الحكم وهو المجعول الشرعي ، مجعول شرعی همان ضرب است و الا مصالح که قابل جعل نیست . عرض کردیم این را ما چند دفعه گفتیم دائما تکرار کردیم ، اگر آن راهی را که ما گفتیم راجع به مصالح و مبادی حکم بحث می شد این دیگر اینجا این را ، ایشان عرض کردم کرارا این را عرض کردم نائینی مصالح را امور واقعی گرفته اموری که در نفس امر وجود دارد ؛ و ما عرض کردیم درست است امور واقعی است لکن امور واقعی ای که مناسب با جعل حکم است یعنی

و لذا تشخیص آن امور واقعی هم دست شارع است اینجا هم در اختیار شارع است امور واقعی بما هی واقعی در اختیار شارع نیست که تشخیص در اختیار شارع نیست این سنگ است این آهن است این چوب است این پلاستیک است اینها شرعی نیست اما اینکه مثلا شما یک چاقویی درست کنید که مثلا با سنگ باشد ، یا یک چاقویی درست کنید که با آهن باشد یا یک چاقویی درست کنید که با سرب باشد این ملاکاتش اینکه

یکی از حضار: برای ذبح مثلا می گویند باید آهن باشد .

آیت الله مددی: آهن باشد

این دارای این ، یعنی موضوعات خارجی هستند که دارای زمینه های جعل شرعی هستند یعنی تاثیر گذارند ، این نیست که موضوع خارجی فی نفسه باشد ظاهر عبارت ایشان امور واقعة تترتب على أفعال المكلفين این ترتب شرعی است نه هر ترتبی روشن شد ؟ این را شارع باید در نظر بگیرد .

و لذا گفتیم این سه مرحله حتی مرحله ی مبادی ، ملاکات و مرحله ی حب و بغض و مرحله ی اکراه اینها هم تابع نظر شارع است اینها امور مستقله نیستند امر واقعی است لکن امر واقعی که ملاک است ، فرض کنید مثلاً الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعد هم یک چیزی نوشتند که گلبول های قرمز زن اینطور است مرد اینطور است مغزش اینقدر است اینها هست نمی خواهم بگویم نیست اما اینکه این ملاک برای قوامیت باید نگاه بکنیم دقت کردید ؟ آن که ملاک برای قوامیت ؛ یعنی شارع که می آید حکم می کند امور واقعی که دخیل در حکم اوست نظر به آنها می کند نه واقع بما هو واقع ، واقع بما هو واقع نگاه نمی کند ، واقعی که زمینه ی حکم اوست و لذا امور واقعی است اینکه ایشان می گوید ترتب علی افعال المکلفین این نظر شارع است نه نظر من

یکی از حضار : واقع اجتماعی هم می تواند باشد ؟

آیت الله مددی : می شود واقع اجتماعی بله

و لذا ما یک ملاکات اجتماعی قرار دادیم ؛ چون یک بحثی هست اصلاً کلاً که آیا خود جامعه بما هو جامعه ، اجتماع بما هو اجتماع ملاکات دارد یا نه ؟ یا اجتماع یک امر وهمی است ، اگر افراد و اجزاء جامعه مثلاً خوشبخت باشند جامعه خوشبخت است چیزی جداگانه به اسم اجتماع نداریم .

این اتصال الفردية که هستند چیزی به اسم اجتماع ، در مقابل عده ای که قائلند اصلاً همه چیز برای جامعه است فرد را نگاه نکنید ، سوسیالیست ها یا کمونیست ها نمی دانم اصلاً فرد له می شود ، اصلاً فرد ممکن است له بشود آن جامعه یک جامعه ی قشنگی است مثلاً ظاهر جامعه .

ما عرض کردیم حق این است که هر دو ملاکات دارند هم ملاکات فردی داریم هم ملاکات اجتماعی داریم یعنی هیات اجتماعی بما هی هیات اجتماعیه دارای ملاکات است . شما یک دیوار که درست می کنید هم آجرهایش باید نوعش خوب باشد هم وقتی پهلوی هم چید دیوار صاف در بیاید این صاف بودن ملاک اجتماعی است . جنس آجر چه باشد ممکن است از خاکستر آجر باشد خیلی هم دیوار صاف باشد اما ارزش ندارد چون با خاکستر درست کردند . ممکن است با آهن باشد اصلاً نه اینکه خاک باشد دیوارهایش مثلاً سنگ های بسیار محکم باشد اما یکی جلو است یکی عقب است صاف نیست ، آن هم به درد نمی خورد .

نه فرد را درست حساب بکنیم نه جامعه را هر دو را باید حساب کرد ما هم در آن مصلحت سلوکیه که مرحوم شیخ گفت آنجا از این راه وارد شدیم که بحث حجیت که ابن قبه می گفت محال است حجیت جواب ما این بود حجیت اصولاً یک معیار اجتماعی دارد یک ملاکات

اجتماعی دارد ملاکات اجتماعی را قبول کردیم؛ آقایان چون ملاکات اجتماعی را قبول نکردند رفتند روی ملاکات فردی، گفتند اینکه گفت معرفت سلوکی یعنی چه؟ دقت کردید؟

مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی اشکال می کنند که مصلحت سلوکی معنا ندارد سلوک عین مسلوک است نه سلوک گاهی معنا دارد سلوک به معنای مصلحت اجتماعی، آن هیات اجتماعی، هیات اجتماعی هم غالباً سهولت است، غالباً آسانی مردم است گشایش کار مردم است، مردم بروند یکی یکی مدینه از پیغمبر سوال بکنند خوب سخت است دیگر پیغمبر می گوید اگر زراره هم گفت قبول کنید، این سهولت است. حالا گاهی ممکن است زراره اشتباه کرد، ممکن است زراره اشتباه بکند اما برای تسهیل امر بر مکلفین، روشن شد آقا مطلب؟ پس این مطلب هم روشن بشود.

وهذا بخلاف القضايا الحقيقية، فإنه لما اخذ فيها موضوع ورتب الحكم على ذلك الموضوع في ظرف وجوده، اینجا دارد ورتب الحكم بعضی جاها می گوید فعلیت حکم؛

كان للنزاع في أن المجمعول الشرعي ما هو، البته این مطلب درست است اما نه به خاطر این جهتی که ایشان گفته چون احکام وضعیه هم جعلی هستند فرقی نمی کند؛

هل هو الحكم على فرض وجود الموضوع؟ أو سببية الموضوع لترتب الحكم عليه؟ مجال. وان كان الحق هو الأول، ما هم عقیده مان همین است اصلاً سببیت قابل جعل نیست، اصلاً سببیت جزئیت قابل جعل نیست، وقتی گفت نماز با رکوع بخوان جزئیت در می آید امر به رکوع در ضمن صلاة جزئیت است. حتی اگر گفت جعلت الركوع جزئاً مشکّلش در تعبیر نیست در ادبیات نیست مشکّلش در خود جعل است، اشتباه نشود بعضی ها خیال می کنند مثلاً نگفته جعلت الركوع جزئاً، نه حتی اگر گفت جعلت الركوع جزئاً این مشکّلش در تعبیر نیست.

والثاني غير معقول، على ما أوضحناه في باب الأحكام الوضعية. عرض کردم مرحوم نائینی در مقدمات بحث استصحاب در قول به اینکه استصحاب در احکام تکلیفی جاری می شود یا وضعی جاری می شود آنجا یک شرح مفصلی راجع به احکام وضعیه و تکلیفیه داده دقت کنید، اینکه علی ما اوضحناه در آنجا در باب استصحاب اینها دلیلش

یکی از حضار: آخر کتاب را تدریس کردند؟

آیت الله مددی: بله چون می گویند شش دوره گفته است آخر، دوره های بعدی است، شش دوره می گویند اصول گفته است.

یکی از حضار: اینجا می فرمایند المراد من الاحکام التکلیفیه هی المجهولات الشرعیه التي تتعلق

آیت الله مددی: الی آخره حالا وقت چون تمام شده، معلوم شد؟ دقت کردید چه شد؟

پس این مطلبی که علی ما، عرض کردم نکته چه بود، نکته اصل اشکال این بود، آقایان بحث مستقلی راجع به احکام نکردند دائما تکه پاره اش کردند، یک تکه اش، راجع به مصالح و مفاسد و مبادی جعل بحث مستقل نکردند دائما تکه پاره اش کردند، ما هم دائما تکه پاره اش می کنیم، یک تکه را اینجا می گوئیم، یک تکه را آنجا می گوئیم این نکته ی اساسی اش این است که در جای خودش در کتب اصول اهل سنت نه همه شان، عده ایشان اصلا یک فصل خاصی در باب حکم و تقسیم حکم و اقسام حکم و کیفیت و حقیقت استحباب و حقیقت وجوب و استحباب اصلا در ماکولات معنا دارد، در مشروبات معنا دارد، ما این را در توضیحات بحث ها در ملبوسات معنا دارد، عرض کردیم مثلا صاحب جواهر سعی کرده حتی در امور عادی هم استحباب در بیاورد.

مثلا اگر غذا خورد مثلا فرض کنید سه لقمه ی اول اینجوری بخورد در روایات دارد که پیغمبر این کار را می کردند، فعل پیغمبر را می آورد از آن استحباب، یک جایی که استحبایی گفته که خیلی عجیب و غریب است نمی خواهم اصلا قبیح است عبارت ایشان، آن را در باب استحباب قرار داده است، در کتاب نکاح نمی خواهم بگویم.

علی ما اوضحناه فی باب الاحکام الوضعیه الی آخره روشن شد آقا مطلب؟

پس این جهاتی را که ایشان فرمودند این که در باب احکام وضعیه خلاف می آید این روی قضایای حقیقه است چون بحث سر حکم وضعی است حکم وضعی هم مثل حکم تکلیفی است فرقی نمی کند، در احکام خارجیه نیست خوب درست است این مطلب ربطی ندارد.

یکی از حضار: هم زمان را حکم وضعی می دانند هم دلوک را، خیلی، یک چیزی اصلا این دلوک

آیت الله مددی: عرض کردم در حکم وضعی در کتب اهل سنت دو تا بیشتر نبود، جزئیت و شرطیت، جزئیت هم نبود، شرطیت و سببیت، این در ما اضافه شد، جزئیت هم آمد، شرطیت هم آمد، مانعیت هم آمد، قاطعیت هم آمد، زمان هم آمد، اینها دائما گفتند حکم وضعی، حکم وضعی نیست.

یکی از حضار: وضعی نیست دیگر وقتی مترتب بر همان حکم تکلیفی

آیت الله مددی: می دانم بعد در مثل کفایه حجیت هم آمد، ولایت هم آمد، ولایت فقیه هم، همینجور دائما اضافه کردند دقت کردید؟

یکی از حضار: خوب می آید دیگر

آیت الله مددی: عرض کردم این باید یک بحث مستقل خودش بشود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين